

Words

Lesson 2

| | |
|---------------|------------|
| corpse..... | جسد |
| conceal..... | پنهان کردن |
| dismal..... | گرفته |
| frigid..... | یخبندان |
| inhabit..... | ساکن بودن |
| numb..... | بی حس |
| peril..... | خطر |
| recline..... | دراز کشیدن |
| shriek..... | فریاد زدن |
| sinister..... | شیطانی |
| tempt..... | وسوسه کردن |
| wager..... | شرط بندی |

Corpse

/'kɔ:ɹps/
/noun/

معنی: جسد



این کلمه از ریشه ی **corp** مشتق شده به معنای "بدن"،
می باشد. کلمه **corporal** هم به معنای "بدنی" از همین
ریشه مشتق شده.

مترادف

Dead body

مثال

We buried the corpse under the soil.

ما جنازه را زیر خاک دفن کردیم.

Conceal

/'kən'si:l/
/verb/

این لغت شبیه **cancel** هست

چیزی که **کنسل** بشه رو چی کار می کنن؟

پنهان

معنی: پنهان کردن



مترادف

Hide

مثال

I concealed the cat under the hat.

من گربه را زیر کلاه پنهان کردم.

We concealed the corpse.

ما جسد را پنهان کردیم.

Dismal

/'dɪzməl/
/adjective/

دستمال

وقتی همه چی دلگیره

دستمال لازمه واسه گریه

معنی: تیره، دلگیر



مترادف

Dark, Gloomy

مثال

A **dismal** night.

یک شب دلگیر

Frigid

/'frɪdʒɪd/

/adjective/

فری جدش

رو در هوای بسیار سرد

از دست داد.

معنی: بسیار سرد، منجمد



مترادف

Very cold

مثال

A dismal and **frigid** night

یک شب دلگیر و بسیار سرد

Inhabit

/'in'hæbit/
/verb/

این ها بیت ما ساکن شدن

بیرونم نمیرن.

معنی: ساکن بودن



in (داخل)

+



Inhabit

habit (ساکن بودن، زندگی کردن)

مترادف

Live in

مثال

He **inhabits** a frigid jungle.

او در یک جنگل بسیار سرد ساکن است.

Numb

/'nʌm/
/adjective/

شنیدن نامش

هم منو بی حس می کنه

معنی: بی حس



مترادف

Insensitive

مثال

My fingers become **numb** in frigid weather.

انگشت هایم در هوای سرد بی حس می شوند.

Peril

/'perɪl/
/noun and verb/

مایع ظرف شویی **پریل**
برای پوست فطر داره
معنی: فطر



مترادف

Danger

مثال

I inhabited a frigid jungle full of **peril**.

من در یک جنگل بسیار سرد و پر از **فطر** ساکن بودم.

Soldiers **peril** their lives every day.

سرباز ها هر روز زندگی خود را به **فطر** می اندازند.

Recline

/rɪ'klaɪn/
/verb/

روی یک لاین (فط)

دراز بکشید

معنی: دراز کشیدن



re (به سمت عقب)

+



recline

cline (خم شدن)

مترادف

Lean back

مثال

I had reclined on my numb hand.

من روی دست بی حسم دراز کشیده بودم.

Shriek

/'fri:k/
/verb and noun/

وقتی مردم **شرک** رو می دیدن
چی کار می کردن؟
فریاد می زدن
معنی: فریاد زدن، فریاد



مترادف

Shout

مثال

They **shrieked** when they saw the corpse.

وقتی آن ها جسد را دیدند فریاد زدند.

I heard a **shriek**.

من فریادی شنیدم.

Sinister

/'sɪnɪstər/
/adjective/

دسینی **sister** شما

شیطانیہ!

معنی: شیطانی



مترادف

Ominous

مثال

a **sinister** plan

یک برنامه ی شیطانی

Tempt

/'tempt/
/verb/

ساز تمپو

منو وسوسه می کنه که برقصم
معنی: وسوسه کردن



مترادف

Lure

مثال

She has a sinister plan to **tempt** me.

او یک برنامه ی شیطانی برای وسوسه کردن من دارد.

Wager

/'weɪdʒər/
/verb and
noun/

وِی بَر زِد و شَرط

بندی رو برد

معنی: شرط بندی،

شرط بندی کردن

SPEAK ENGLISH
100-1007



مترادف

Bet

مثال

I lost a small wager.

شرط بندی کوچکی را باختم.

I wager that she can tempt you.

من شرط می بندم که او می تواند تو را وسوسه کند.

فعال سازی

Lesson 2

Many years ago I #inhabited a #frigid jungle full of #peril. On a #dismal night I heard a #sinister #shriek.

My wife #tempted me to go out. I opened the door and I saw a monster. It was #reclining on the ground.

First, my body became #numb with fear. Then my wife shouted and said: "I #wager 5 dollars on you, go and fight the monster." I became angry and I killed the monster and my wife.

Then I #concealed their #corpses. After that I came to Iran and started teaching English.